**درس خارج فقه استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14020809**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین و لعن علی اعدائهم اجمعین من الان الی قیام یوم الدین.

یک نکته‌ای در مورد یکی از بحث‌های سابق اشاره‌ای لازم بود که یادم رفت عرض بکنم در آن روایت علی بن مهزیار که امام جواد علیه السلام یک خمس خاصی را در آن سال ۲۲۰ واجب کردند، یک نکته‌ای را توجه بفرمایید، در این روایت بعضی دوستان می‌گفتند این که امام علیه السلام به خودشان نسبت می‌دهند می‌گویند منا منی علیکم، نمی‌دانم، اینها را کأنّه شاهد قرار بدهیم که این حکم اوّلی شرعی نیست. اگر با این بیان می‌خواهند اثبات کنند که این حکم سلطانی است، نه، بحث خمس اساسا با بحث زکات فرق دارد. خمس نصفش که اصلا سهم امام است، نصفش هم که سهم سادات هست بنابر روایات ولایتش با امام علیه السلام هست. امام علیه السلام خمس را اگر در یک جایی ببخشد این اصلا نه ربطی به حکم سلطانی دارد نه حکم شرعی دارد نه به هیچ یک از اینها می‌تواند ربط نداشته باشد. از قول این که مالک مال خودش را ممکن است تحلیل کند، حالا یا واهی، اگر یک همچین اجازه‌ای برای ولی قرار داده شده باشد می‌گویند این کل خمس در واقع اختیارش، اختیار از باب این که مالک است یا ولی است، ربطی اصلا به بحث‌های ما ندارد. بحث‌های ما جعل یک حکم شرعی هست نه ترخیص مالکی، تحلیل مالکی، امثال اینها. آن یک بحث جداست

**شاگرد:** تعبیر له موجب هم دارد، اوّلش گفته له موجب ذلک، بعد می‌گوید و ان

**استاد:** یعنی من، دو بحث هست. یک بحث، بحث در مورد زکات هست، زکات بله، زکات جعلش و وضعش و امثال اینها، اینها امام علیه السلام مالک زکات نیست، اگر ولایت هم بر زکات دارد، ولایت دارد بر این که زکات را بگیرد به مصارفش برساند، آن ولایتی که بتواند مثلا ترخیص کند و امثال اینها در مورد زکات ثابت نیست در مورد امام. بحث سر این هست که بعضی از دوستان می‌گفتند این مثلا زکات، خمس را یک دوازدهم کرده یعنی از یک پنجم، یک دوازدهم کرده این مقدار زیادش را بخشیده، این بخشیدن مالکی است، این بخشیدن اصلا ربطی به بحث ما ندارد.

**شاگرد:** سهم سادات مثل زکات می‌ماند دیگر.

**استاد:** نه سهم سادات معلوم نیست مثل زکات می‌ماند، می‌تواند ولایتش را، ولایت کاملش را به امام، نه فقط ولایت در اخذ و ایصال الی المستحق، این معلوم نیست. چون در روایات گاهی اوقات کل خمس را گفتند مال ماست، گاهی اوقات گفتند نصفش سهم امام است، نصفش سهم سادات است. جمع بین این ادله را اینجور کردند که کل خمس ملک امام هست، ملک امام به این معنا ولایت تام بر کل دارد به طوری که لام می‌شود برایش صدق کرد، در مورد زکات لنا عن زکات اطلاق نمی‌شود کرد چون آن ولایت در، ولایت تامه ندارد، فرق دارد ولایتی که در زکات هست با ولایتی که در خمس هست. بنابراین بحث این که در مورد خمس تحلیل خمس اصلا به بحث‌های چیز ربطی ندارد، نمی‌دانم حکم سلطانی و این حرف‌ها، اصلا حکم شرعی نیست از باب این که مالک یا ولی مال می‌تواند مال را ببخشد و آن حکم دیگری دارد. بحث سر این بود که آیا در پول‌های رایج کنونی زکات واجب هست یا واجب نیست، در مورد این بحث ابتدا یک مقدماتی را باید طی بشود، یک مقدمه این هست که آیا ما ادلۀ حاصرۀ زکات داریم؟ عرض کردیم ادلۀ حاصرۀ زکات داریم و ظهورش در این هست که این ادله زکات در این ۹ تا چیز هست، آیا این ادلۀ حاصره اختصاص به زمان پیغمبر ندارد؟ یا مثلا به بعد از زمان پیغمبر هم هست؟ عرض کردیم که اختصاص به زمان پیغمبر ندارد برای بعد از زمان پیغمبر هم هست و این که پیغمبر عفو کرده از باب یک حکمی که مربوط به زمان خودشان باشد نیست، روایات صریح هست که این عفو پیغمبر عفوی هست که برای بعد از زمان خودشان هم شامل می‌شود. این یک.

ثانیا اصلا همۀ روایت‌ها بحث عفو را ندارد، بعضی روایت‌ها غیر عفو را دارد. من روایت‌هایش را عرض کنم، ما در واقع روایت‌های حاصره را، آدرس‌هایش را هم اینجا بدهم خوب است، روایت‌های حاصره را من سه قسمت کردم، سه دسته کردم، یکی روایت‌های حاصره‌ای که ارجاع به پیغمبر دادند به یک نحوی در جعل حکم و در عفو حکم نام پیغمبر وارد شده آن که اکثر روایات به این شکل هست. روایات حاصره‌ای که پیغمبر ارجاع داده نشده. آن روایاتی که به پیغمبر ارجاع داده شده هم دو قسم است، یکی این که در جعل زکات نام پیغمبر آورده شده که جعل زکات در این موارد به وسیلۀ پیغمبر بوده، یکی این که در جعل نکردن، عفو از غیر از این ۹ تا چیز نام پیغمبر آمده. آن که در جعل زکات هست، که البته اکثر موارد هر دو با هم هستند ولی یک مقداری بعضی موارد هست فقط جعل مطرح هست، عفو را مطرح نکرده، بعضی‌ها فقط عفو را مطرح کرده که پیغمبر عفو کردند، جعل را مطرح نکرده. آن روایتی که جعل زکات را در این ۹ چیز به پیغمبر نسبت داده روایت ۱۲۵۲۱. ۱۲۵۲۱ را نگاه کنید یک کمی عبارت‌هایش، روایت عبد الله بن سنان هست، یک جوری است. ۱۲۶۳۶، ۱۲۶۳۹، ۱۲۶۳۴۰، ۱۲۶۴۴، ۱۲۶۴۵، ۱۲۶۴۷، ۱۲۶۴۸، ۱۲۶۴۹، و همچنین در بعضی موارد خاص جعل زکات را به پیغمبر نسبت دادند، ۱۲۷۶۰ و ۱۲۷۸۴. این مقداری که من مطالعه کردم. اکثر ابواب زکات، آن آخرهای زکات را نخواندم هنوز، شاید آنجا هم یک چیزهایی گیر بیاید. اما این که پیغمبر عفو کرده از غیر این ۹ چیز این هم در این موارد هست، ۱۲۵۲۱ که عرض کردم یک مقداری دقت درش لازم است، ۱۲۶۳۶، ۱۲۶۳۷، ۱۲۶۳۹، ۱۲۶۴۰، ۱۲۶۴۴، ۱۲۶۴۵، ۱۲۶۴۶، ۱۲۶۴۷، ۱۲۶۴۸ و ۱۲۶۴۹.

دو تا روایت هم هست که از پیغمبر عفو نسبت به یک مورد خاص نقل شده، آن یکی ۱۲۶۷۸ با تعبیر عفوت لکم عن صدقة الخیل و الرقیق. حضرت امیر از پیغمبر نقل می‌کند طبق این نقلی که اینجا نقل شده. یکی هم ۱۲۷۲۶ قد عفوت عن الخیل و الرقیق. دو تا روایت هم تا اینجا که من دیدم یادداشت کردم که روایت حاصره هست، اصلا به پیغمبر هم ارجاع داده نشده، ۱۲۶۳۸ و ۱۲۶۵۲.

خب پس بنابراین ما این روایات برای بعد از پیغمبر هم اطلاق دارد. البته یک سری بحث‌هایی هست که حالا آن را بعد بحث می‌کنیم که آیا نسبت به این اطلاقش در جایی هست که ۹ چیز وجود داشته باشد یا این که جایی که بعضی از این ۹ چیز دیگر وجود نداشته باشد را نسبت به آن اطلاق ندارد، آن یک موردی هست که بعدا بحث می‌کنیم. اصل اطلاق نسبت به بعد از زمان پیغمبر را می‌خواستیم بگوییم ثابت است اما حالا نسبت به این که نسبت به زمان‌های کنونی ما آیا اطلاق دارد یا اطلاق ندارد یک نکات دیگری هست که باید آنها را بعدا بحث کنیم.

یک بحث دیگری اینجا هست که قبلا اشاره کردیم حالا هم اشاره می‌کنم و یک مکملی اینجا می‌خواهم عرض کنم آن این است که

**شاگرد:** طایفۀ بعدی الآن تأثیر در بحث داشت؟ این سه تا طایفه؟

**استاد:** نه، آن طایفۀ سومش تأثیر داشت، ولی بحث سر این بود که آیا این عفو پیغمبر بر این نیست که روایت حاصره مربوط به زمان پیغمبر است؟ مربوط به زمان پیغمبر است، عرض کردیم نه این عفو با توجه به روایت‌های صریحی که می‌گوید عفو مربوط به بعد از زمان پیغمبر را هم شامل می‌شود آن سایر موارد را می‌گیرد، علاوه بر این که این اشکال اگر باشد در روایت‌هایی که به پیغمبر ارجاع داده شده و عفو ذکر شده یا در اصل جعل اسم پیغمبر آمده شده در آنها می‌آید، ولی در آنهایی که اصلا ارجاع به پیغمبر نداده که این بحث‌ها نمی‌آید.

یک بحث این هست که اصلا این روایت‌های حاصره را آیا اگر دلیلی داشته باشیم در غیر این ۹ چیز زکات هست این را می‌توانیم مقید این روایت حاصره قرار بدهیم؟ بگوییم این روایت می‌گوید در غیر ۹ چیز زکات نیست، اطلاق دارد، پس چیز کنیم که غیر ۹ چیز تخصیصش بزنیم به بعضی موارد دیگر. ما قبلا عرض کردیم نه اینها نص است و یا ظهور قوی دارد به طوری که تخصیص زدنش به غیر، یعنی موارد جدید را وارد کردن این جمع عرفی نیست. قبلا بحثش گذشت، آقایان گاهی اوقات می‌گویند این بالاتر از مثلا روایت لا یضر الصائم ما سنه اذا اجتنب ثلاث خلاص او اربع خصال نیست، به آنجا می‌شود تخصیص زد، پاسخ مطلب این است که آنجا هم نمی‌شود تخصیص زد، فرقی ندارد، آنجا هم قبلا عرض کردم که حاج آقا می‌فرمودند که آن روایتی که می‌گوید صائم اگر این سه چیز یا چهار چیز که مثل هم هستند اینها را اجتناب کند دیگر به روزه‌اش ضرری نمی‌رسد، اکل و شرب و نساء و ارتماس اینجا اگر بخواهیم روایت‌های دیگر را با این روایت جمع کنیم از باب تقیید و تخصیص صحیح نیست، یا باید در مقسم تصرف کنیم، بگوییم این روایت ناظر به موارد متعارف است، موارد نادر را شامل نمی‌شود. یا در اقسام تصرف کنیم، مثلا فرض کنید که بگوییم مراد از اکل و شرب یک معنای کلی‌تری هست که ایصال غبار غلیظ به حلق را هم شامل می‌شود. مراد از نساء مطلق چیزهای جنسی هست که بحث تفخیذ و بحث‌های چیزهای دیگر این شکلی را هم شامل می‌شود آن را از باب مثال قرار بدهیم بر مطلق بهره گیری‌های جنسی. بنابراین آن اشکال ندارد ولی این که بدون تصرف در مستثنی منه و تصرف در مستثنی همینجوری بگوییم که نه خداوند فرموده زکات در ۹ چیز است، می‌گوید خب نه در ۱۰ چیز است، اعداد نصوصیت عرفیه دارند، اعداد نفس عدد نصوصیت عرفیه دارد، بگوییم که نه، ۹ چیز نمی‌گوییم، می‌گوییم ۱۰ چیز، این درست نیست. آقای هاشمی همین مطلب را مطرح کردند، ایشان می‌گویند نه می‌شود تخصیص زد و تقیید زد همین مثال لا یضر السائم سنه را آوردند، یک ذیلی دارند، من آن را که اصل این بحث قبلا شده بود، من این ذیلش امروز بحث را، آوردم. آقای هاشمی در جلد ۲، صفحۀ ۳۴۳. ایشان می‌گوید بعضی‌ها می‌گویند که این روایات صریح در حصر زکات در تسعه است، فلیس لسانها لسان العموم و الاطلاق لکی ان یمکن تقییدها او تخصیصها فتکون الروایات المثبتة للزکاة فی مال التجارة مخالفة لسنة القطعیة فتسقط عن حجیة، حالا آن در بحث زکات مال التجارة بحث می‌کنند، حالا آن را از آن جهت کار نداریم، ایشان می‌گوید لأنّ هذا الکلام غیر تام لأنّ حصر الزکاة فی التسعة قابل للتقیید او التخصیص کما فی امثاله، کما فی قوله علیه السلام لا یضر السائم ما سنه اذا اجتنب ثلاث خصال. این که من می‌گویم ثلاث خصال یا اربع خصال اینها مثل هم هست، این که ثلاث خصال گفته اکل و شرب را یکی حساب کرده، آن که گفته اربع خصال گفته اکل و شرب را دو تا حساب کرده، آن هم که ثلاث خصال می‌گوید اکل و شرب تعبیر آن مصادیقش مثل هم هست، اکل و شرب، نساء، ارتماس، حالا اکل و شرب را یکی حساب کنید، می‌شود ثلاث خصال، اکل و شرب را دو تا حساب کنید می‌شود اربع خصال، این تفاوت چیزی بین روایاتش نیست.

حالا به تناسب باز در پرانتز یک چیزی اینجا عرض بکنم گاهی اوقات یک موقعی بحث این بود که پدر، ابن قولویه معروف در بعضی نقل‌ها هست که می‌گوید من از سعد بن عبد الله دو تا روایت بیشتر نقل نکردم بقیۀ این روایات را از طریق پدرم و برادرم از سعد بن عبد الله نقل می‌کنم. در بعضی نقل‌ها هست می‌گوید چهار تا روایت از سعد بن عبد الله نقل کردم. حاج آقا می‌فرمودند اینها قابل جمع هستند. گاهی اوقات مثلا یک روایت دو قطعه‌ای بوده، یک بار یکی را یکی حساب کرده اینها را گفته دو تا روایت، دو تا روایت دو قطعه‌ای، گاهی اوقات اینها را دو تا حساب می‌کنی می‌شود چهار تا، هر کدامش را دو تا حساب بکنیم چهار تا. اینجور تفاوت‌های ریزه کاری، اینها چجوری اینها را حسابش کنید؟ این روایت بزرگ را مثلا فرض کنید حدیث اربع مائة را، یک روایت مفصل هست گاهی اوقات آدم ممکن است هر قطعه‌اش را یک تکه حساب کند بگوید چهارصد تا روایت، ممکن است نه یک روایت حساب کند و بنابر این بشود یک روایت. این است که بستگی به، اینها اعتباری است خیلی چیز مهمی نیستند. حالا می‌گوید خصوصا اذا افترضنا ان زکات مال التجارة نحو توسعة بزکاة نقدین الی مطلق ما یطلق منه المالیة المحض کالنقدین بحیث یمکن جعلهما معا تحت عنوان واحد و هو زکات المال محض المطلوب فیه مالیته و قیمته. این از همان مصادیقی هست که اگر مطلبش درست باشد از همان مصادیقی هست که گاهی اوقات تصرف در یک خصوصیت، مثلا نقدین را ما ممکن است بگوییم مراد المال المحض است، این اشکال ندارد، این مورد بحث ما نیست. بحث ما این هست که نه نقدین را در موضوعیتش به اصطلاح حفظ کنیم موضوعیت نقدین را ولی بخواهیم از نقدین تصرف غیر از آن ۹ چیز، چیزهای دیگر را بیاوریم، و الا نقدین را چند جور می‌شود تصرف کرد که در این بحث ما باید در موردش صحبت کنیم. یکی همین مالیت محضه که ایشان اینجا مطرح کردند، که حالا همین امروز در موردش صحبت می‌کنم. یکی این که مراد از نقدین پول است، مطلق پول، نه حتما، آن زمان پولش درهم و دنانیر بوده، حالا هم پولش هر زمان پول رایج آن زمان. یعنی پول رایج مراد باشد، آن خب یک بحثی هست که در این بحث‌ها باید دنبال کنیم. بنابراین اینها مشکلی ندارد، ولی این که بخواهیم منهای این جهات تصرف کنیم درست نیست. خب حالا این که مراد از نقدین را مطلق ما یطلق منه مالیة المحضة بگیریم این اشاره به فرمایش مرحوم شهید صدر هست که در حاشیۀ بر منهاج الصالحین دو جا به این مطلب آنجا که من دیدم اشاره کرده. یکی صفحۀ ۴۱۴، نه آن که گفتم دو جا بحث زکات مال التجارة را ایشان دو جا آورده، ولی آن نقطه‌ای که الآن مورد بحث هست آقای صدر در مورد زکات مال التجارة گویا احتیاط می‌کند، ایشان یک بار در ۴۱۴ بحث این که در ذیل این که تستحب ایضا فی مال التجارة ایشان می‌گوید فی کون زکاة مال التجارة مستحبة او واجبة کلام، این کأنّ ممکن است باشد. این یک نوع احتیاط در مسئله هست. ولی بعد در ذکر فی زکات نقدین ایشان اینجور دارد، جلد ۱، صفحۀ ۴۲۰ است.

«هنا كلام في ان زكاة النقدين هل تختص بخصوص ما يسمى بالنقود أو ان المقصود من النقدين فيها كل ما تمحض في المالية إما بطبعه كالنقود أو بعناية إعداده للتجارة كالسلع التجارية» بله البته می‌گوید «و لكن يشترط في وجوبها في تلك السلع» آن بحث دیگری هست که نمی‌دانم باید سال بگذرد و اینها، این یک بحث دیگر است.

ایشان اینجا همین کلام شهید صدر را اشاره می‌کند، این مطلبی که ما نقدین را ممحض در مال محض تلقی بکنیم این بحثی بود که ما قبلا در موردش در بررسی کلام آقای هاشمی بهش پرداختیم. باز چکیدۀ آن مطالب گذشته را عرض می‌کنم، ببینید کلمۀ مال یک معنایش آن چیزی هست که انسان ما یرغب فیه العقلاء. آن چیزی که مورد رغبت عقلا هست، آن را مال تلقی می‌کنیم. به این معنا مال که تمام اشیایی که مورد رغبت عقلا هستند مال هستند. یک موقعی می‌گوییم که ما یرغب فیه العقلا را یک قیدی می‌زنیم می‌گوییم مال یعنی آن چیزی که عقلا بذاته به آن رغبت دارند، یعنی خود آن شیء نیازهای آنها را برطرف می‌کند مستقیما. به این معنا اصلا پول مال نیست، نقدین مال نیست، چون نقدین خودش ابتداء مورد نیاز انسان نیست. چون می‌تواند با تبدیل به نیازات انسان نیاز انسان را برطرف کند مال هست، مال محض به این معنا، اگر محض بودن را به این معنا بگیریم، یعنی مالی که رغبت عقلا به آن رغبت مستقیم است نه رغبت با واسطه. خب به این معنا که حتما این که می‌گوییم محض مالیته به این معنا که نیست.

یک معنایی دیگری در مورد مال محض هست، که در مورد نقدین صادق است، آن این است که نقدین وسیلۀ ارزشگذاری اجناس دیگر است، فرض کنید خانه را که می‌خواهیم قیمت بگذاریم می‌گوییم با پول آن را می‌سنجیم، قیمت‌گذاری‌هایش براساس پول هست. خب این یک مدل هست. مال محض یعنی مالی که اشیاء دیگر در مقام تقویم در مقایسه با آنها سنجیده می‌شود. خب اگر مال محض را به این معنا بگیریم مال التجارة که اصلا مال محض نیست، مال التجارة یعنی چیزی نیست که به وسیلۀ آن مال‌ها ارزشگذاری بشوند، البته این نکته را هم ضمیمه بکنم از روایات استفاده می‌شود که ارزشگذاری اصلش با درهم هم بوده، دینار هم به اعتبار درهم ارزشگذاری می‌شده، این روایتش را قبلا هم خواندم ولی حالا هم یادداشت کردم دوباره هم می‌خوانم، روایت ۱۲۷۹۱ در جامع الاحادیث هست: «عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ» بحث سر این هست که آیا طلا و نقره هر کدام باید تک تک به نصاب برسند یا مجموع من حیث المجموعش به زکات برسند آن هم زکات واجب است. معمول روایات می‌گویند تک تک باید نصاب برسد، مجموع من حیث المجموعشان زکات برسد کفایت نمی‌کند. این روایت بر خلاف نوع روایات هست، حالا نمی‌خواهم وارد بحث آن حیثش بشوم. این روایت می‌گوید مدار این هست که طلا و نقره روی هم رفته به ۲۰۰ درهم برسد، یعنی نصاب ۲۰۰ درهم است.

«إِذَا اجْتَمَعَ الذَّهَبُ وَ الْفِضَّةُ فَبَلَغَ ذَلِكَ مِائَتَيْ دِرْهَمٍ»

عشرون دینار آن اصلا خصوصیت ندارد.

«فَفِيهَا الزَّكَاةُ لِأَنَّ عَيْنَ الْمَالِ الدَّرَاهِمُ وَ كُلُّ مَا خَلَا الدَّرَاهِمَ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ مَتَاعٍ فَهُوَ عَرْضٌ مَرْدُودٌ ذَلِكَ إِلَى الدَّرَاهِمِ فِي الزَّكَاةِ وَ الدِّيَاتِ.»

یک روایتی این شکلی که احتمالا مراد این بوده که اصل اوّلی در قیمت‌گذاری‌ها درهم بوده، حتی دینار را هم با درهم اندازه‌گیری می‌کردند که مثلا امروز دینار چقدر می‌ارزد، امروز مثلا این دینار مثلا ۸ درهم می‌ارزد، قیمتش ارزان شده یا ۱۲ درهم می‌ارزد قیمتش گران شده و امثال اینها. ولی به هر حال به یک مرتبه‌ای از مراتب با دینار خیلی وقت‌ها قیمت‌گذاری می‌کردند به خصوص اشیایی که خیلی گران قیمت بوده نوعا شاید دینار بیشتر در قیمت‌گذاری آنها کاربرد داشته.

**شاگرد:** تسهیل، برای تسهیل است.

**استاد:** برای این که عدد کمتری باشد، عدد کمتری باشد دینار برای اشیاء گران قیمت‌تر راحت‌تر بوده دیگر. علی ای تقدیر می‌خواهم عرض بکنم اگر مراد از مال محض یعنی مالی که مدار قیمت‌گذاری باشد خب نقدین را می‌توانیم مال محض بدانیم چون مدار قیمت‌گذاری در مورد آنها بوده و درهم که آن مشخص دیگر آن دیگر حسابی مال محض است، خود دینار را هم براساس درهم سنجیده می‌شده. ولی به این معنا این مال التجارة مال محض نیست، مجرد این که مال التجارة اعداد برای تجارت شده آن مالیت محض ندارد، بله یک مطلبی در مورد مال التجارة هست آن این است که مال التجارة مالی هست که معدّ بالا رفتن قیمتش است، یعنی معدّ به این که قیمتش بالا برود، امثال اینها. خب به این معنا این که معدّ قیمتش بالا برود مال التجاره هست، ولی درهم و دینار یک همچین خصوصیتی ندارد، یعنی آن مالیت محض درهم و دینار به این جهت نیست که معدّ این است که قیمتش بالا برود، این درهم و دینار را، بله یک موقعی ممکن است در یک شرایطی طرف احساس کند که الآن این دینار ممکن است که گران بشود دینار را نگه دارد، دینار خصوصیت ندارد در این که نگهداری‌اش برای بالا رفتن قیمت باشد. اشیای دیگر خیلی وقت‌ها مال التجاره‌ها اینها هست دیگر، نگه‌اش می‌دارد یک مقداری کم بشود قیمتش بالا برود، ولی درهم و دینار بما هو درهم و دینار خصوصیتی در این جهت ندارد، مال التجارة به طور کلی مثل همۀ اشیای دیگر درهم و دینار هم ممکن است در یک برهه‌ای انسان نگه‌اش دارد برای این که قیمتش بالا برود ولی بفروشد، به خصوص دینار، دینار از این جهت چیزتر هم بوده که گاهی اوقات نگه‌اش می‌داشتند برای این که با قیمت بالاتری آن را معامله کنند. ولی این خصوصیت درهم و دینار نیست، این که بگوییم مال محض یعنی آن مالی که زمینۀ رشدش وجود دارد، مقصود به التنمیه در واقع، المقصود به التنمیه طلا و نقره اینجور نیست که مقصود به التنمیه باشد، بله یک مطلبی در مورد طلا و نقره هست آن این است که به وسیلۀ طلا و نقره انسان می‌تواند معامله صورت بدهد، طلا و نقره چیزی هست که می‌تواند باهاش معامله صورت، خب این اختصاص به طلا و نقره ندارد، همه چیزهای دیگر هم می‌شود باهاش انسان معامله انجام بدهد. این است که ما یک معنایی، یک جامعی بین طلا و نقره و مال التجارة قرار بدهیم که اختصاص به این دو تا داشته باشد، هیچ چیزی غیر از اینها را شامل نشود من به نظرم نرسیده.

**شاگرد:** البته این سکه‌ها برای گردنبند و اینها هم خیلی مرسوم بوده استفاده می‌شود، حتی در زمان ائمه و اینها

**استاد:** حالا آن به بحث ما خیلی ارتباطی ندارد

**شاگرد:** نه منظور سکه برای

**استاد:** نه بحث ما، می‌خواهم عرض بکنم اگر مراد جامع بین نقدین و مال التجارة این هست که می‌شود وسیلۀ نمو می‌تواند قرار بگیرد. یعنی قابلیت رشد دارد. اولا قابلیت رشد داشتن در طلا و نقره ببینید در مال التجارة قابلیت رشدی که اینجا مطرح است مقصود به التنمیه است، طلا و نقره لازم نیست مقصود به التنمیه باشد، طلا و نقره می‌تواند در معاملات به راحتی مورد استفاده قرار بگیرد، یعنی چیزی هست که درش تجارت کردن آسان است، به این معنا مال التجارة اینجور نیست که تجارت کردن با مال التجارة آسان باشد، یک چیزی، طلا و نقره این ویژگی را دارد که سهل التجارة است، سهولت تجارت، علتی هم که طلا و نقره را خیلی وقت‌ها افراد نگه می‌داشتند چون راحت می‌توانستند به وسیلۀ آن تجارت کنند دیگر، یک مال را می‌خرید امثال اینها، بعد آن مال را می‌فروخت. همیشه یکی از طرفین معامله طلا و نقره بوده دیگر، معاملۀ کالا به کالا معمولا انجام نمی‌شده. اصلا خاصیت طلا و نقره برای تسهیل در تجارت‌ها بوده امثال اینها. طلا و نقره این خاصیت را دارد، آن چیزی که در تجارت به راحتی مورد استفاده قرار می‌گرفته طلا و نقره. این معنا در مال التجارة نیست، خصوص طلا و نقره است. طلا و نقره چیزی هست که به راحتی مورد تجارت واقع می‌شود، سهل التجارة بودن. سهل التجارة بودن یک بحث است، مقصود به التنمیه بحث دیگری است. این دو تا. من جامعی بین طلا و نقره، نقدین حالا طلا و نقره را درهم و دینار بگوییم، جامعی بین نقدین و مال التجارة که آقای صدر تصویر کردند که اینها مال محض هستند من تصویر نکردم چجوری، این مال محض یعنی چی؟ مال محض از چه جهتی اینها را مال محض می‌گوییم.

**شاگرد:** قدرت خرید

**استاد:** قدرت خرید هم به مال التجارة اختصاصی ندارد، شما مالی را که، حالا چه به قصد تجارت باشد چه به قصد تجارت نباشد، قصد تجارت. مال التجارة شرطش این است که قصد تجارت داشته باشد، خریدش هم برای تجارت باشد. این یک قید و قیوداتی دارد امثال اینها. این قدرت خرید هر چیزی که مالیت داشته باشد قدرت خرید می‌آورد. چه مقصود به، مقصود من حفظه التنمیه باشد یا نباشد، این که این معنایی که ایشان یک جامع گیری کرده از طلا و نقره از نقدین خواسته مال التجارة را در آن داخل کند آن را من نفهمیدم. بله این بحث که نقدین از باب مثال باشد برای مطلق پول و پول‌های کنونی را هم نقدین بگیرد آن خب احتمالش به جاست و باید در مورد آن صحبت کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان